

# شرح حال بانو فاطمه زرّین تاج ~ طاهره قرّة العین به قلم عبد البهاء<sup>۱</sup>

## جناب طاهره

هو الله

و از جمله نساء طاهرات و آیات باهرات قبسه  
نار محبت الله و سراج موهبت الله جناب طاهره است\*  
اسم مبارکش امّ سلمه بود صبیّه حاجی ملا صالح  
مجتهد قزوینی برادر زاده ملا تقی امام جمعه قزوین  
و اقتران بملا محمد پسر حاجی ملا تقی نمودند و سه اولاد  
از ایشان تولّد یافت دو اولاد ذکور و یک دختر ولی  
هر سه محروم از موهبت مادر \*

خلاصه در سنّ طفولیت پدر معلّمی تعیین  
نمود و بتحصیل علوم و فنون پرداختند و در علوم  
ادبی نهایت مهارت یافتند بدرجه ئی که والدشان  
افسوس میخورد که اگر این دختر پسر بود خاندان  
مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت\*  
روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد  
مهمان گشتند در کتابخانه ملا جواد جزوه ئی از  
تألیفات حضرت شیخ احمد احسائی یافت جناب  
طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود  
بخانه برد ولی ملا جواد استیحاّش مینماید که پدر شما  
حاجی ملا صالح دشمن نورین نیّرین شیخ احمد و آقا  
سیّد کاظم است اگر استشمام نماید که نفحه ئی از گلشن

معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده  
قصد جان من نماید و شما را نیز مغضوب نماید \* در جواب  
جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این  
جام بودم و طالب این معانی و بیانات شما از اینگونه  
تألیف هر چه دارید بدهید و لو پدر متغیر گردد لهذا  
ملاً جواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد\*  
شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته  
و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد \*  
بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است  
زبان شتم میگذشاید که میرزا جواد ترا گمراه نموده\*  
در جواب میگوید که من از تألیف شیخ مرحوم این  
عالم ربّانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع  
مضامین مستند بروایات از ائمه اطهار است شما خود را  
عالم ربّانی مینامید و همچنین عموی محترم خود را  
فاضل و مظهر تقوای الهی میدانید و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه\*  
باری، مدتی با پدر در مسائل قیامت و حشر  
و نشر و بعث و معراج و وعید و وعود و ظهور حضرت  
موعود مباحثه مینمود ولی پدر از عدم برهان  
بسبب و لعن میپرداخت \* تا آنکه شبی جناب طاهره  
در اثبات مدّعی خویش حدیثی از حضرت جعفر  
صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث  
برهان مدّعی او بود پدر بسخریّه و استهزا پرداخت\*  
گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام  
است، چگونه شما استیحاش نمودید و سخریّه مینمائید؟  
من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله ننمودم خفياً  
بحضرت سید مرحوم مکاتبه میکردم و در حلّ مسائل

معضلهء الهیّه مخابره مینمود \* این بود که سیّد مرحوم  
لقب قرّة العین باو دادند و فرمودند بحقیقت مسائل  
شیخ مرحوم قرّة العین پی برده \* و امّا لقب طاهره  
اول در بدشت واقع گشت و حضرت اعلی این  
لقب را تصویب و تصدیق نمودند و در الواح مرقوم گشت \*  
باری، جناب طاهره بجوش و خروش آمد  
و بجهت تشرّف بحضور حاجی سیّد کاظم رشتی توجّه  
بکربلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش حضرت  
سیّد صعود بملاّ اعلی نمود لهذا ملاقات تحقّق نیافت \*  
امّا حضرت سیّد مرحوم پیش از عروج تلامذه  
خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند  
بروید و آقای خویش را تحرّی نمایند. از اجلّه  
تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف  
گشتند و بریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا  
مترصد بودند \*  
از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات  
و شب بتهجّد و مناجات مشغول بود \* تا آنکه شبی  
در وقت سحر سر ببالین نهاده از اینجهان بیخبر شد  
و رؤیای صادقه دید \* در رؤیا ملاحظه نمود که سیّد  
جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد پای  
مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا ایستاده  
و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید \*  
جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ مینماید  
و در کتابچه خویش مینگارد \* چون حضرت اعلی  
ظهور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر  
شد روزی در جزوه احسن القصص جناب

طاهره ملاحظه مینمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت  
فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حقّ است \*  
باری، این بشارت در کربلا بایشان رسید  
مشغول تبلیغ شدند و احسن القصص را ترجمه  
و تفسیر مینمودند و بتألیف فارسی و عربی میپرداختند  
و اشعار و غزلیّاتی انشا مینمودند و در نهایت خضوع  
و خشوع بعبادات میپرداختند حتّی از مستحبات چیزی  
فرو نمیگذاشتند \* چون این خبر بعلماء سوء در کربلا  
وصول یافت که این زن ناس را بامر جدید دعوت  
مینماید و در جمعی سرایت نموده علماء بحکومت شکایت  
نمودند \* مختصر اینست که این شکایت منتهی بآن  
شد که تعرّضات شدید مجری گشت و بشکرانه  
آن مصائب و بلایا پرداختند \* حکومت چون بجستجو  
پرداخت اوّل گمان نمودند که جناب شمس الضّحی  
جناب طاهره است تعرّض باو نمودند \* ولی چون  
عوانان مطلع شدند که جناب طاهره را گرفته‌اند  
لذا شمس الضّحی را رها نمودند زیرا جناب طاهره  
بجهت حکومت پیام فرستاد که من حاضر م شما  
دیگری را تعرّض ننمائید \* حکومت خانه ایشانرا  
در تحت ترصد گرفت و ببغداد نوشت تا دستور  
العمل دهند که چه نوع معامله گردد مستحفظین  
سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و بکلی مرآوده را  
قطع کردند \* چون از برای حکومت جواب از  
بغداد تأخیر افتاد جناب طاهره بحکومت مراجعت  
نمودند که چون خبری از بغداد و اسلامبول نرسیده  
ما خود ببغداد میرویم و منتظر جواب اسلامبول

میگردیم \* حکومت اجازه داد جناب طاهره با شمس  
الضحی و ورقة الفردوس همشیرهء جناب باب الباب  
و والده ورقة الفردوس عازم بغداد شدند در بغداد  
در خانه جناب آقا شیخ محمد والد جلیل آقا محمد مصطفی  
شرف نزول فرمودند \* چون مراودهء ناس تکثر  
یافت منزل را تغییر دادند و شب و روز بتبلیغ پرداختند  
و مراوده و معاشرت با اهالی بغداد مینمودند \* لهذا  
در بغداد شهرت یافتند و ولوله در شهر افتاد و جناب  
طاهره با علمای کاظمین مخابره مینمودند و اتمام حجّت  
میکردند هر یک حاضر میشد براهین قاطعه اقامه  
مینمودند \* عاقبت بعلمای شیعه خبر فرستادند که  
اگر قانع باین براهین قاطعه نیستید با شما مباحله مینمایم  
فزع و فزع از علماء برخاست حکومت مجبور بر آن  
گردید که ایشانرا با نساء دیگر بخانه مفتی بغداد  
ابن آلوسی فرستاد سه ماه در خانهء مفتی بودند و منتظر  
امر و خبر از اسلامبول ابن آلوسی بمباحثات علمیّه  
میپرداخت و سؤال و جواب میکرد و اظهار استیحاش نمینمود \*  
روزی ابن آلوسی حکایت رؤیائی از خویش  
نمود و خواهش تعبیر کرد گفت در عالم رؤیا دیدم  
که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء  
وارد گشتند و ضریح را برداشتند و قبر منور را نبش  
نمودند جسد مطهر نمودار شد خواستند هیکل مبارک را  
بردارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت  
نمودم \* جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست  
که شما مرا از دست علمای شیعه رهائی میدهید \*  
ابن آلوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم \* و ابن

آلوسی چون جناب طاهره را مَطَّلَع بر مسائل علمیّه  
و شواهد تفسیریّه دید اغلب اوقات به سؤال و جواب  
میپرداخت و از حشر و نشر و میزان و صراط و مسائل  
دیگر مذاکره مینمود و استیحاّش نمیکرد \* ولی شبی  
پدر ابن آلوسی بخانه پسر آمد با جناب طاهره  
ملاقات نمود بدون تأمّل و سؤال بسبّ و لعن  
پرداخت و بستم و طعن زبان بگشاد و شرم و خجلت  
نداشت \* ابن آلوسی بخجلت افتاد و زبان بمعذرت  
گشاد و گفت که جواب از اسلامبول آمد  
پادشاه شما را امر به رهائی کردند ولی بشرط آنکه  
در ممالک عثمانی نمانید لهذا فردا بروید و تهیّه  
اسباب سفر بنمائید و بخارج مملکت بشتابید \* لهذا  
جناب طاهره با نساء دیگر از خانه مفتی برون  
آمدند و تهیّه اسباب سفر کردند و از بغداد برون آمدند \*  
وقت برون آمدن از بغداد جمعی از احبّای عرب  
مسلّح پیاده همراه گشتند از جمله جناب شیخ  
سلطان و جناب شیخ محمّد و سلیل جلیلشان آقا محمّد  
مصطفی و شیخ صالح این چند نفر سوار بودند و جمیع  
مصارفات را جناب شیخ متحمّل بودند تا وارد  
کرمانشاه شدند نساء در خانه ئی و رجال در خانه  
دیگر منزل نمودند و اهل شهر متمادیاّ حاضر میشدند  
و از مطالب جدیده اطلاع می یافتند \* در کرمانشاه  
نیز علماء بهیجان آمدند و حکم باخراج نمودند \*  
لهذا کدخدای محلّه با جمعی هجوم بخانه نمودند  
و آنچه را که موجود بود تالان و تاراج نمودند  
و در کجاوه بدون روپوش نشانند و از شهر

براندند تا آنکه بصحرائی رسیدند اسیرانرا  
پیاده نمودند و مکاریها حیوانات خود را برداشته  
بشهر عودت کردند \* این اسرا بدون زاد و راحله  
در آن بیابان بی‌سر و سامان شدند\*

جناب طاهره نامه ئی بامیر کشور نوشت که  
ای حاکم عادل ما میهمان شما بودیم، آیا بمیهمان چنین  
رفتار سزاوار است؟ چون نامه را بحاکم کرمانشاه  
رسانیدند حاکم گفت من از این ستم و جفا خبری  
ندارم این فتنه را علماء بر پا نموده‌اند و حکم قطعی  
داد که کدخدا اسبابی را که یغما شده اعاده نماید  
کدخدا اسباب منهوبه را برده تسلیم داد و مکاریها  
از شهر آمده سوار شدند و روانه گشتند و بهمدان  
رسیدند و در آن شهر بایشان بسیار خوش گذشت  
و اجله نساء شهر حتی شاهزادگان نزد جناب طاهره  
می آمدند و استقاضه از بیانات ایشان مینمودند \*  
در همدان جمعی از همراهان را مرخص بیغداد نمودند  
و بعضی را بقزوین همراه آوردند از آن جمله شمس  
الضّحی و شیخ صالح را\* سوارانی در بین راه از منسوبان  
جناب طاهره از قزوین رسیدند و خواستند او را  
تنها بخانه ببرند جناب طاهره قبول نمودند که اینها با منند\*  
باری، باین ترتیب بقزوین وارد شدند جناب  
طاهره بخانه پدر رفتند و اعراب که همراه بودند  
در کاروانسرا محلی گزیدند \* و جناب طاهره  
از خانه پدر بخانه برادر شتافتند و با نساء اعیان  
ملاقات مینمودند \* تا آنکه قتل ملا تقی وقوع یافت  
جمیع بابیان قزوین را گرفته چند نفر را بطهران

فرستادند و از طهران رجوع بقزوین دادند و شهید کردند \* و سبب قتل حاجی ملا تقی این شد که آن ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن بشیخ جلیل اکبر گشود یعنی حضرت شیخ احمد احسائی ولی با نهایت بیحیائی که او آتش این فتنه بر افروخت و جهانی را بزحمت و آزمایش انداخت بصوت جَهَوْرِيّ شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند \* شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود تحمل طعن و لعن شیخ نمود شبانه بمسجد رفت و نیزکی در دهن ملا تقی مذکور زد و خود فرار کرد \* صبحی احبّا را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجری داشتند ولی کلّ مظلوم و بیخبر تحقیقی نیز در میان نبود \* آنچه گفتند ما از این واقعه بیخبریم پذیرفته نشد \* بعد از چند روز شخص قاتل بیای خود نزد حکومت حاضر شد و گفت من قاتلم و سبب قتل شتم و لعن بر شیخ احمد احسائی مرحوم حال خود را تسلیم میکنم تا این بیگناهان رهائی یابند او را نیز گرفتند و اسیر کند و زنجیر شد و با دیگران در زیر سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند \* در طهران ملاحظه کرد که با وجود اقرار و اعتراف دیگران رهائی نیافتند شبانه از زندان فرار نمود و بخانه دردانه صدف محبت الله و گوهر یگانه درج وفا و کوکب درخشنده برج فدا حضرت رضا خان پسر میر آخور محمد شاه محمد خان وارد گشت و در آنجا بعد از چند روز اقامت خفياً فراراً با رضا خان همعنان بقلعه مازندران شتافتند \*



از طرف محمّد خان سوارانی چند بهر طرف بتاختند  
و آنچه جستجو نمودند نیافتند \* آن دو سوار بقلعه  
طبرسی وارد و جام شهادت کبری نوشیدند \* اما  
احبّای دیگر که در طهران در زندان بودند چند  
نفر آنان را بقزوین فرستادند و شهید نمودند \*  
روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قاتل را  
احضار نمود گفت ای جناب شما یا اهل طریقتید  
یا اهل شریعت اگر متمسک بشریعتید، چرا چنین  
مجتهد پر فضیلت را چنین زخمی بدهان زدید؟ و اگر  
اهل طریقتید از شروط طریقت عدم اذیت است،  
پس چگونه بقتل عالم پر حمیت پرداختید؟ در جواب  
گفت: جناب صاحب دیوان یک حقیقتی نیز داریم  
بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم \*  
باری، این وقایع پیش از ظهور و وضوح حقیقت  
امر رخ داد زیرا کسی نمیدانست که ظهور حضرت  
اعلی روحی له الفدا منتهی بظهور جمال مبارک گردد  
و اساس انتقام از بنیان برافتد و *إِنْ تُقْتَلُوا خَيْرٌ مِنْ أَنْ  
تَقْتَلُوا* اساس شریعت الله گردد بنیاد نزاع و جدال  
بر افتد و بنیان حرب و قتال ویران گردد در آن  
اوقات چنین وقایع رخ میداد \* *وَلِي الْحَمْدُ لِلَّهِ بِظُهُورِ  
جَمَالِ مَبَارَكِ چنان نور صلح و سلام درخشید  
و مظلومیّت کبری بمیان آمد که در یزد رجال و نساء  
و اطفال هدف تیر و عرضه شمشیر گشتند سروران  
و علماء سوء و پیروان بالاتفاق هجوم بر مظلومان نمودند  
و بسفک دماء ستمدیدگان پرداختند حتی مخدرات را  
شرحه شرحه نمودند و یتیمان ستمدیده را بخنجر جفا*

حنجر بریدند تنهای پاره پاره را آتش زدند \* با وجود  
این نفسی از احبای الهی دست نگشاد بلکه بعضی  
از شهیدان دشت بلا و همعنان شهدای کربلا چون  
قاتل را بسیف شاهر مهاجم دید نبات در دهن او  
گذاشت و گفت با مذاق شیرین بقتل این مسکین  
پرداز زیرا این مقام فداست و این شهادت کبری و مرا آرزوی بی منتهی \*

باری، بر سر مطلب رویم، جناب طاهره در قزوین  
بعد از قتل عموی بیدین در نهایت سختی افتاد محزون  
و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف  
نگهبان و عوانان و فرّاشان و چاووشان مواظب بودند \*  
او در این حالت بود که جمال مبارک از طهران آقا  
هادی قزوینی زوج خاتون جان مشهور را فرستادند  
جناب طاهره را بحسن تدبیر از آن دار و گیر رهانیده  
شبانۀ بطهران رسانیدند وارد بسرای مبارک گشتند  
و در بالا خانه منزل نمودند \* خبر بطهران رسید حکومت  
در نهایت جستجو بود و در هر کوی گفتگو با وجود  
این در خانه متّصلاً یاران می آمدند جناب طاهره  
در پس پرده بودند با آنان صحبت میکردند \*

روزی جناب آقا سیّد یحیای وحید شخص  
فرید روح المقرّبین له الفدا حاضر شدند و در بیرون  
نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل  
بودم و در دامن او نشسته بودم \* جناب وحید آیات  
و احادیثی نظیر درّ فرید از دهان می افشاند آیات  
و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود \*  
بعثة طاهره بهیجان آمد گفت یا یحیی فأت بعمل  
إن كنت ذا علم رشید، حالا وقت نقل روایات

نیست وقت آیات بیّناتست وقت استقامت است  
وقت هتک استار اوهام است وقت اعلاء کلمة الله  
است وقت جانفشانی در سبیل الله است عمل لازم  
است عمل \* باری، جمال مبارک طاهره را با تهیّه  
و تدارک مفصل از خدم و حشم بیدشت فرستادند  
بعد از چند روز رکاب مبارک نیز به آن سمت حرکت  
نمود\* در بدشت میدانی در وسط آب روان از یمین  
و یسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان \* در باغی  
جناب قدّوس روح المقرّبین له الفداء مخفیاً منزل  
داشتند و در باغی دیگر جناب طاهره مأوی  
داشتند و در باغی دیگر جمال مبارک در خیمه  
و خرگاه تشریف داشتند و در بین میدان واقع  
در وسط احبّا خیمه زده بودند \* در شبها جمال مبارک  
و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مینمودند \* هنوز قائمیت  
حضرت اعلی اعلان نشده بود جمال مبارک با جناب  
قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع  
دادند \* بعد روزی جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض  
یعنی نقاهت عین حکمت بود \* جناب قدّوس بغتة واضح  
و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند\*  
طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند  
رجا دارم باین باغ تشریف بیاورند \* در جواب فرمودند  
این باغ بهتر است شما حاضر شوید \* طاهره بی پرده از باغ  
برون آمد بخیمه مبارک شتافت ولی فریاد کنان این نقره  
ناقور است این نفخه صور است، اعلان ظهور کلی شد جمیع  
حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد  
و این زن چگونه بی پرده برون آمد \* بعد جمال

مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید \* قاری سوره  
اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود اعلان دوره جدید  
شد و ظهور قیامت کبری گردید \* ولی جمیع اصحاب اوّل  
همه فرار کردند بعضی بکلی منصرف شدند و بعضی در  
شکّ و شبهه افتادند بعضی بعد از تردّد دو باره بحضور آمدند\*  
باری، بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور کلی گشت بعد  
جناب قدّوس بقلعه طبرسی شتافتند و جمال مبارک با تهیّه  
و تدارک مکمل سفر نیالا فرمودند تا از آنجا شبانه بار دو بزنند  
و داخل قلعه طبرسی شوند\* این بود که میرزا تقی حاکم آمل  
باخبر شد و با هفتصد تفنگچی به نیالا رسید شبانه محاصره  
کرد و جمال مبارک را با یازده سوار بآمل رجوع داد و آن  
بلایا و مصائب که از پیش ذکر شد رخ داد \*  
اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد او را در تحت  
نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران  
در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل  
بود منجذب بود ابداً سکون و قرار نداشت \* زنان  
شهر ببهانه میرفتند و استماع کلام و بیان او مینمودند\*  
از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت  
و بزمی آراسته شد سور پسر کلانتر بر پا گشت زندهای  
محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان  
بدعوت حاضر میشدند \* بزم مزین جشن مکمل  
بود ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه  
مستمع بود ولی طاهره بصحبت پرداخت چنان  
زنانرا جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند  
و عیش و طرب را فراموش نمودند در پیرامون او  
جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند\* بر

اینحالت مظلوم و مسجون ماند تا آنکه حکایت  
شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر بعنوان خانهء  
صدر اعظم او را از خانهء کلانتر برون آوردند دست  
و روی بشست و لباس در نهایت تزیین بپوشید  
عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد\* او را  
بباغی بردند میر غضبان در قتلش تردید و ابا نمودند  
غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه رو سیاه دل  
سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق  
نمود بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند  
و خاک و سنگ روی آن ریختند\* ولی او بنهایت  
بشاشت و غایت مسرت مستبشر ببشارت کبری  
متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود\* علیها التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ  
وَ طَابَتْ تَرَبُّهَا بِطَبَقَاتِ نَوْرِ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ \*